



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۳۹	تاریخ	۱۴۰۴/۰۹/۱۶
عنوان ۱	خبر واحد				
عنوان ۲	تنبيهات بحث خبر واحد				
عنوان ۳	تنبيه دوم: بررسی شرطیت «عدالت» یا «وثاقت» در راوی				
عنوان ۴	بررسی دلالت روایات بر شرطیت وثاقت یا عدالت بررسی دلالت سیره بر شرطیت وثاقت یا عدالت				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده

در این درس، دومین تنبیه از تنبیهات خبر واحد مورد بررسی قرار گرفت. پرسش اصلی این بود که آیا برای حجیت خبر، راوی باید دارای ملکۀ عدالت باشد، یا صرف وثاقت کفایت می کند؟

ابتدا بیان شد که اگر عدالت شرط باشد، دایرۀ حجیت بسیار تنگ می شود؛ زیرا عدالت مستلزم امامی بودن و دوری از کبائر و عدم اصرار بر صغائر است. بنابراین، خبر افراد موثق اما غیر امامی یا مرتکب گناه، حجت نخواهد بود. سپس بیان شد برای اثبات کفایت وثاقت، به روایاتی می تون استناد جست که قطعی الصدور یا دارای سند تمام عادل باشند. مهم ترین روایت در این زمینه، خبر احمد بن اسحاق در مورد عمری (نایب خاص) است. در این روایت که تمام افراد سند آن عادل هستند و به دلیل شواهد، قطعی الصدور تلقی می شود، ملاک وجوب اطاعت، «وثاقت» قرار داده شده است، نه عدالت. همچنین روایاتی مانند ارجاع به زکریا بن آدم نیز مؤید این معنا هستند.

همچنین بیان شد که سیرۀ عملی اصحاب ائمه علیهم السلام - به عنوان دومین دلیل حجیت خبر واحد - بر عمل به خبر افراد ثقة حتی اگر عادل نباشند استقرار داشته است. برای اثبات حجیت این سیره و کاشفیت آن از رأی معصوم، استدلالی مبتنی بر حصر عقلی در فروض چهارگانه اقامه شد: یا اصحاب اصلاً شک نداشتند و عمل کردند (فرض اول)، یا شک کردند و پرسیدند و تأیید گرفتند (فرض دوم)، یا شک کردند و نپرسیدند (فرض سوم)، و یا پرسیدند و نهی شدند اما مخالفت کردند (فرض چهارم). چون فرض سوم و چهارم با تقوای اصحاب سازگار نیست، یکی از دو فرض اول ثابت می شود که هر دو نشان دهنده امضای معصوم نسبت به «کفایت وثاقت» است.



بحث امروز ما در «تنبیه دوم» از تنبیهاات حجیت خبر است.

تنبیه دوم: بررسی شرطیت «عدالت» یا «وثاقت» در راوی

در این تنبیه به این مسئله می‌پردازیم که آیا «وثاقت مخبر» در حجیت خبر کفایت می‌کند، یا «عدالت مخبر» شرط است؟

در کلام برخی از اصحاب و در بعضی از عبارات ایشان، گاهی واژه «عدالت» آمده است؛ ولی آیا آنچه بر اساس ادله باب در حجیت خبر شرط است، عدالت مخبر است یا وثاقت او؟

اگر قائل به شرطیت عدالت شویم، معنایش این است که طرف علاوه بر وثاقت - یعنی علاوه بر اینکه شخصی باشد که اطمینان داریم اهل دروغ نیست و راستگوست - باید «امامی» نیز باشد و دارای ملکه عدل باشد؛ بدین معنا که وثاقت او نشئت گرفته از ملکه عدالتش باشد، نه اینکه تنها ثقه‌ای باشد که دروغ نمی‌گوید. اگر دروغ نمی‌گوید، ولی مثلاً فرض کنید که شرب خمر می‌کند یا برخی از معاصی را مرتکب می‌شود، عادل نیست.

همچنین بنا بر اینکه عدالت را در حجیت خبر شرط بدانیم، باید «امامی بودن» هم در نظر گرفته شود؛ چرا که غیرامامی قطعاً واجد شرط عدالت نیست؛ زیرا ایمان به ولایت، از اهم واجبات در شرع اسلام است. روایات کثیره متواتره یا مستفیضه‌ای بر وجوب، بلکه بر اهم واجبات بودن ولایت دلالت دارند؛ مانند:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلَايَةِ وَ لَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ مَّا نُوْدِي بِالْوَلَايَةِ»؛

از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: اسلام بر پنج چیز بنا شده است: بر نماز، زکات، روزه، حج و ولایت؛ و به هیچ چیزی مانند ولایت، مورد تأکید و اعلان قرار نگرفته است.

اگر کسی به این واجب مهم عمل نکرده باشد، قطعاً به منزله کسی است که نماز، روزه و حج را هم انجام نمی‌دهد؛ بلکه بر اساس روایات قطعیه، قبولی سایر واجبات، مشروط به امتثال این واجب است. به هر حال، این امر، اهم واجبات است و ترک این واجب، قطعاً مُسْقِطِ شرط عدالت و منافی با آن است.

پس اگر گفتیم مخبر باید عادل باشد، یعنی:

۱. باید «امامی» باشد؛

۲. علاوه بر امامی بودن، لااقل نباید مرتکب کبائر باشد.

۳. حتی اگر مرتکب صغائر شده است، باید علم به استغفار او از صغائر داشته باشیم؛ یعنی نباید اصرار بر صغیره داشته باشد. اگر می دانیم صغیره مرتکب می شود و توبه نکرده است - یعنی همچنان به حالت ارتکاب صغیره ادامه می دهد - در این حالت باز هم عادل نیست.

بنابراین، عادل کسی است که هم امامی باشد، هم مرتکب کبائر نباشد، و هم اگر مرتکب صغیره شده، باید استغفار لاحق داشته باشد؛ یعنی بدانیم که استغفار کرده و اصرار بر صغیره ندارد.

همان طور که در محل خود بیان کردیم، ادله حجیت خبر واحد به دو دلیل منتهی می شود: یکی روایات و دیگری سیره. اکنون باید ببینیم بر اساس روایات و سیره - یعنی بر اساس ادله حجیت خبر - آیا «وثاقت مخبر» در حجیت خبر کفایت می کند یا «عدالت مخبر» نیز شرط است؟

بررسی دلالت روایات بر شرطیت وثاقت یا عدالت

اگر بخواهیم روایات را بررسی کنیم، باید به سراغ روایاتی برویم که تمام راویان آنها «عادل» باشند. نه تنها باید عادل باشند، بلکه باید یقین به صدور آنها یا یقین به حجیتشان داشته باشیم؛ یعنی حجیت آن روایت باید برای ما محرز باشد تا بتواند معتمد و مستمسک ما در این مسئله قرار گیرد. و الا اگر بخواهیم به روایتی تمسک کنیم که شمول دلیل حجیت نسبت به خود آن روایت مشکوک است، دچار دور می شویم؛ چرا که ما در حال بحث در این مسئله هستیم که آیا صرف وثاقت کفایت می کند یا شرط عدالت هم معتبر است؟ بنابراین باید روایتی باشد که حتی یک راوی غیر عادل در تمام سلسله سند آن وجود نداشته باشد و همگی «عُدول» باشند.

اگر چنین روایتی یافتیم که تمام رواتش عادل باشند، این روایت قدر متیقن از شمول دلیل حجیت خبر خواهد بود. البته اگر روایت قطعی الصدور باشد که به طریق اولی حجت است. اگر ما روایتی داشته باشیم که قطع به صدورش داریم - که خبر واحد گاهی مقطوع الصدور می شود - می توانیم به این روایت تمسک کنیم.

باید ببینیم آیا این روایت مقطوع الصدور یا روایتی که همه رواتش عادل هستند، در موضوع خبر، «وثاقت» را اخذ کرده است یا «عدالت» را؟ اما اگر روایتی باشد که در بین راویانش افرادی «ثقه» هستند که عدالتشان ثابت نشده است (صرفاً ثقه هستند)، دیگر نمی توانیم به این روایت استناد کنیم تا اثبات نماییم که تنها شرط وثاقت معتبر است و شرط عدالت معتبر نیست. زیرا هنوز ثابت نشده است که دلیل حجیت خبر شامل خود این روایات می شود یا خیر؛ چرا که بحث ما دقیقاً در همین است که آیا دلیل حجیت، شامل خبر «ثقه غیر عادل» می شود یا نمی شود؟

بنابراین، اگر بخواهیم به خبری تمسک کنیم که خود آن خبر، خبر ثقه غیر عادل است - ولو یکی از وسائط نقل در سند، ثقه ای باشد که عدالتش ثابت نشده است - نمی توان به این روایت برای اثبات مدعا تمسک کرد.

پرسشگر: ...

استاد: مقصود ما در اینجا این است که ببینیم به چه روایتی از میان این روایات می توانیم تمسک کنیم تا اثبات نماییم که آیا «شرط عدالت» معتبر است یا «شرط وثاقت» کفایت می کند. ما اگر بخواهیم به وسیله آن اثبات کنیم که «شرط وثاقت» کافی است، به روایتی می توانیم تمسک کنیم که خود این روایت، روایتی «مقطوع الصدور» باشد؛ یا اگر قطعی الصدور نیست،

لااقل همه روایتش «عادل» باشند تا «قدر متیقن» از حجیت خبر محسوب شود. اگر چنین روایتی پیدا کردیم که در آن فقط «شرط وثاقت» در موضوع حجیت خبر اخذ شده باشد، آنگاه می‌توانیم به این روایت تمسک کنیم.

پرسشگر: ...

استاد: این بحث، بحثی اصولی و در ادامه مباحث اصولی ماست؛ چراکه ما می‌خواهیم اثبات کنیم که آیا دلیل حجیت خبر اطلاقی دارد که شامل «خبر ثقة غیر عادل» هم بشود یا خیر؟ یا اینکه تنها و تنها خبر ثقة عادل را شامل می‌شود؟ این همان تکمله بحث حجیت خبر است که ما اکنون به عنوان تنبیه بیان می‌کنیم.

در بین روایات باب، آن روایتی که می‌توان ادعای قطعی‌الصدور بودنش را داشت یا لااقل می‌توان ادعا کرد قدر متیقن از شمول دلیل حجیت خبر است، همان روایت احمد بن اسحاق است که تمام روایتش «ثقات عدول» هستند. این روایت درباره دو «عمری»، پدر و پسر (عثمان بن سعید العمری و محمد بن عثمان بن سعید العمری) وارد شده است.

یکی از نکات مهم درباره نواب اربعه خاص امام زمان علیه السلام این است که آن دو نایب اول، از زمان امام هادی علیه السلام نیابتشان مسجل شد؛ یعنی این طور نبود که در زمان غیبت ناگهان این دو نفر نایب خاص شوند. از زمان امام هادی علیه السلام حضرت ایشان را به عنوان وکیل خاص و مطلق خود معرفی کردند. عبارت امام هادی علیه السلام این گونه است:

«الْعُمَرِيُّ ثَقِيٌّ فَمَا أَذَى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّي وَمَا قَالَ لَكَ عَنِّي فَعَنِّي يَقُولُ فَاسْمَعْ لَهُ وَأَطِعْ فَإِنَّهُ الثَّقَةُ الْمَأْمُونُ»؛

عمری، مورد اعتماد من است؛ آنچه را از جانب من به تو برساند، از جانب من رسانده است، و آنچه را از من برایت بگوید، از جانب من می‌گوید. پس سخنش را بشنو و از او فرمان ببر، که او شخصی است مورد اعتماد و امین.

این عبارت، عبارت بسیار سنگینی است. ای کاش می‌شد وقتی افراد و کاروان‌ها به عراق می‌روند، به زیارت نواب اربعه در بغداد نیز بروند؛ زیرا ما چنین عبارتی را در حق کمتر کسی داریم که از ائمه اطهار علیهم السلام درباره‌اش صادر شده باشد. همچنین از امام حسن عسکری علیه السلام نیز سؤال کردند. ایشان فرمودند:

«الْعُمَرِيُّ وَابْنُهُ ثَقَتَانِ فَمَا أَذَى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِيَانِ وَمَا قَالَا لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ فَاسْمَعْ لَهُمَا وَأَطِعْهُمَا فَإِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ»؛

عمری و پسرش، هر دو مورد اعتمادند؛ آنچه از جانب من به تو برسانند، از من رسانده‌اند، و آنچه بگویند، از من می‌گویند. پس سخن آن دو را بشنو و از آنان اطاعت کن، که آن دو، مورد اعتماد و امانت دارند.

در این روایت آنچه اخذ شده است، «وثاقت» است: «فَأِنَّهُ ثَقِيٌّ» و «فَأِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ». اگرچه عثمان بن سعید و محمد بن عثمان هر دو از عادل‌ترین افراد در بین اصحاب ائمه اطهار علیهم السلام بودند، اما عنوانی که در روایت اخذ شده «وثاقت» است. حتی تعبیر «مأمون» هم چیزی بیش از وثاقت را نمی‌رساند.

می توان ادعا کرد - و این ادعا هم به نظر درست است - که این خبر قطعی الصدور است؛ چون هم سندش کوتاه است و هم همه رجال سند قطعی العداله هستند. لذا می شود به این روایت قطعی الصدور تمسک کرد و اثبات نمود که بنابراین، آنچه در موضوع حجیت خبر اخذ شده است، «وثاقت» است و «عدالت» شرط نیست.

استاد ما حضرت آیت الله حائری رحمته الله - که خداوند ان شاء الله ایشان را شفا دهد و سال هاست در بستر بیماری هستند - تمام روایات را بار دیگر از ابتدا تا انتها بررسی کرده اند. ما دیگر وقت را نمی گیریم؛ چرا که قبلاً شاید یک یا دو بار یا بیشتر به بهانه ها و مناسبت های مختلف، روایات این باب را بررسی کرده ایم.

در میان روایات باب، تنها روایتی که می توان ادعا کرد قطعی الصدور است یا همه رجال سندش «عادل» هستند - یعنی عدول قطعی العداله و ثابت العداله - همین روایت «الْعَمْرِيُّ وَابْنُهُ ثِقَتَانِ» است.

ما می توانیم برای اثبات مدعا به این روایت تمسک کنیم؛ نه به این عنوان که صرفاً دلیل حجیت خبر، حجیت این را اثبات می کند؛ بلکه به عنوان قطعی الصدور بودن یا به عنوان اینکه «قدر متیقن» از حجیت خبر است؛ چرا که ما اجمالاً حجیت خبر را قبول داریم و در اصل حجیت خبر، اجمالاً جای بحث نیست. ما اکنون در اینجا درباره اصل حجیت خبر بحث نمی کنیم؛ بلکه بعد از اینکه اصل حجیت خبر اجمالاً محرز است، بحث می کنیم که آیا آنچه در حجیت خبر شرط است، «وثاقت» است یا «عدالت»؟

اگر همین خبر احمد بن اسحاق - که در همین رابطه آمده است: «الْعَمْرِيُّ وَابْنُهُ ثِقَتَانِ وَمَا أَذْيَا عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ» - قدر متیقن از شمول ادله حجیت خبر باشد، ما به همین خبر تمسک می کنیم و به استناد این خبر ثابت می شود که آنچه در حجیت خبر کفایت می کند، وثاقت مخبر است و عدالت شرط نیست.

این از دلیل اول که روایات باشد. روایات دیگری که قبلاً متعرض شدیم نیز از همین قبیل اند.

شاید بتوان روایت علی بن مسیب را هم به عنوان شاهد آورد که می فرماید:

«قُلْتُ لِلرَّضَا عليه السلام شَقَّتِي بَعِيدَةٌ وَلَسْتُ أَصِلُ إِلَيْكَ فِي كُلِّ وَقْتٍ فَمِمَّنْ أَخَذَ مَعَالِمَ دِينِي؟ قَالَ: مِنْ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ الْقُبَيْيِّ الْمَأْمُونِ عَلَى الدِّينِ وَالْدُّنْيَا»؛

به امام رضا عليه السلام عرض کردم: خانه ام دور است و نمی توانم در هر زمان به حضورت برسم؛ پس از چه کسی معالم دینم را فراگیرم؟ فرمود: از زکریا بن آدم قبیعی مأمون که او در دین و دنیا امین و مورد اعتماد است.

«مأمون» در اینجا به معنای وثاقت است؛ عبارت «الْمَأْمُونُ عَلَى الدِّينِ وَالْدُّنْيَا» چیزی بیش از وثاقت را نمی رساند. مأمون یعنی مورد اعتماد، یعنی ثقة است. در مورد این روایت هم می شود ادعا کرد که رجال سندش «ثقات عدول» هستند، نه فقط ثقة تنها.

به هر حال در بین روایات، شاید بتوان به یکی دو روایت دیگر هم برای این مطلب استناد کرد؛ حتی روایت یونس بن یعقوب هم می توان گفت رواش عادل اند؛ همان روایتی که می فرمود:

عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: «كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ أَمَّا لَكُمْ مِنْ مَفْزَعٍ أَمَّا لَكُمْ مِنْ مُسْتَرَاكِ تَسْتَرِيحُونَ إِلَيْهِ مَا يَمْنَعُكُمْ مِنَ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّصْرِيِّ»؛

از یونس بن یعقوب نقل شده که گفت: نزد امام صادق عليه السلام بودیم، آن حضرت فرمود: آیا برای شما پناهگاهی نیست؟ آیا برای شما محل آرامشی نیست که بدان پناه برید؟ چه چیز شما را باز می دارد از رجوع به حارث بن مغیره نصری؟

البته در اینجا، مشکل این روایت این است که در آن، عبارت «وثاقت» هم نیامده است. این جمله که «مَا يَمْنَعُكُمْ مِنَ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّصْرِيِّ»، درست است که می فهماند می توانید به حارث رجوع کنید و به حرفش اعتماد نمایید؛ اما شاید این ارجاع به لحاظ شرایط خاص خود حارث بن مغیره باشد. در نص نیامده است که «چون ثقة است، پس به او رجوع کنید»؛ شاید چون «عادل» بوده ارجاع داده است؛ شاید او یا ثقة بوده یا عادل بوده و یا حتی شاید ثقة و عادل هم نباشد، اما برای مرجعیت احکام کفایت می کرده است. لذا اشکالی که در این روایت هست، این است که در متن روایت نه عنوان عدالت آمده و نه عنوان وثاقت.

به هر حال روایت احمد بن اسحاق که عبدالله بن جعفر حمیری نقل می کند، کفایت می کند.

پرسشگر: ...

استاد: ممکن است شخصی در «نقل قول» ثقة باشد. حال اگر شما یک فرد «ستّی» باشد که ثقة بودن او برایتان ثابت شده باشد - بدین معنا که دروغ نمی گوید، یا لاقول فرض کنید که در نقل روایت دروغ نمی گوید - اگر وثاقتش ثابت شد، دلیل حجیت شامل او می شود و می توان به خبرش عمل کرد.

بررسی دلالت سیره بر شرطیت وثاقت یا عدالت

دلیل دیگری که ما برای اثبات حجیت خبر به آن استناد می کنیم، «سیره» است؛ هم سیره عقلاییه و هم سیره متشرعه، و به طور خاص سیره اصحاب ائمه عليهم السلام. سیره آنان بر این قائم بوده است که به «خبر ثقة» عمل می کردند.

گفتیم که این سیره، کاشف از حکم معصوم و کاشف از نظر معصوم است؛ زیرا این سیره «عَلَى مَرَأَى وَمَسْمَعٍ» (در منظر و شنیدار) خود معصوم انجام گرفته است. سالیان سال این سیره بین اصحاب جاری بوده و ائمه عليهم السلام نیز این سیره را می دیدند؛ و نه تنها رد نمی کردند، بلکه گاهی این سیره را تأیید هم می کردند.

پرسشگر: سیره اصحاب غیر از سیره متشرعه است؟

استاد: سیره اصحاب، اقوای از سیره متشرعه است؛ در واقع همان سیره متشرعه است، منتها در کاشفیت از رأی امام، از سیره عامه متشرعه قوی تر است. البته تحت عنوان «سیره اصحاب» بابتی در اصول باز نشده است که بحث شود آیا سیره اصحاب «بِمَا هُوَ أَصْحَاب» حجیت دارد یا ندارد. گرچه اهل سنت بحثی در رابطه با حجیت «قول صحابی» دارند که آن

هم در مورد قول صحابی است؛ نه خبر صحابی. ما این مبحث را بحث کردیم و کتابچه ای در همین رابطه داریم که در آنجا اثبات کردیم که حتی بر مبنای اهل سنت و بر مبنای ادله خودشان هم «قول صحابی بِمَا هُوَ قَوْلُ صَحَابِي» حجیت ندارد؛ حال چه این قولش، قول اخباری باشد یا قول افتایی.

پرسشگر: ...

استاد: اگر حرفشان به درد نخور باشد چه؟ از کجا بفهمیم که حرفش به درد بخور است یا نه؟ مثلاً آمده و گفته است: «رسول خدا این گونه وضو می گرفت» یا «این گونه عمل می کرد». گفتیم که یکی از امتیازات اخبار ما این است که اخبار را از ائمه اطهار علیهم السلام گرفته ایم که سرچشمه هستند. گاهی یک صحابی - حتی صحابی ای که ثقه است - رفتاری را از رسول خدا صلی الله علیه و آله می دیده، اما متوجه دقایق رفتار نبوده است؛ مثلاً فرض کنید رسول خدا صلی الله علیه و آله وضو گرفته و بر روی پایش «مسح» کشیده است و چون پایشان را زمین گذاشته و راه رفته بودند، بعد از مسح، پایشان را شسته اند؛ به جهت نظافت، نه وضو. این راوی می گوید: «من دیدم که رسول خدا وقتی وضو گرفت، پایش را شست». این راوی چون راوی غیردقیقی بوده، این طور نقل کرده است. همین امر منشأ یک انحراف در عبادات عامه شده است؛ امثال این گونه اتفاقات زیاد رخ می دهد که راوی چیزی را دیده، اما حقیقت آن را نفهمیده است. این همان حرفی است که حضرت امیر علیه السلام نقل می کنند؛ روایتی که هم در نهج البلاغه از حضرت نقل شده و هم تفصیلش در کافی آمده است. حضرت امیر می فرمایند که فرق روایاتی که من از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم و دریافت کردم با روایاتی که دیگران نقل می کنند، چیست. آن روایت، روایت بسیار مفیدی در این رابطه است.

به هر حال، سیره اصحاب قطعاً بر نقل «خبر ثقه» بوده است؛ یعنی این طور نبوده است که در نقل خبر بخواهند تنها «خبر عادل» را نقل کنند. این همه روایاتی که اصحاب نقل می کردند و به آن عمل می نمودند و در کتبشان آورده اند، همه آنها از روایت عدول نقل نشده است، بلکه بسیاری از آنها همان «ثقات» هستند. اصل اینکه سیره عمل به اخبار ثقات در بین اصحاب رایج بوده است، هیچ شکی در آن نیست.

تحلیل مبنای سیره اصحاب

در تحلیل مبنای سیره اصحاب، چهار فرض متصور است:

فرض اول: اصحاب نیازی ندیدند که از معصوم سؤال کنند که «آیا می شود به خبر ثقه عمل کرد یا خیر؟»؛ زیرا این مطلب برایشان مسلم بوده و رأی معصوم نیز برایشان محرز بوده که عمل به خبر ثقه جایز است. یعنی به دلیل روشن بودن مسئله، احتیاجی به سؤال نمی دیدند.

فرض دوم: اینکه سؤال کردند و جواب مثبت گرفتند؛ و لذا سیره بر این مبنا استوار شده است.

در این دو فرض، معلوم است که نتیجه چیست؛ نتیجه این است که بنابراین سیره اصحاب - که کاشف از رأی معصوم است - بر عمل به «خبر ثقه» «بِمَا هُوَ ثِقَّة» قائم است و عدالت شرط نیست.

فرض سوم: اینکه با وجود تردید سؤال نکرده باشند.

فرض چهارم: اینکه سؤال کرده باشند؛ اما جواب نفی گرفته باشند.

این دو فرض (سوم و چهارم) قطعاً هر دو منتفی هستند؛ زیرا اگر احتمال نمی داده اند که خبر ثقه حجت نباشد، که این همان فرض اول است؛ اما اگر با اینکه احتمال می داده اند خبر ثقه حجت نباشد، بدون سؤال به خبر ثقه عمل کرده باشند، این محتمل نیست؛ زیرا اصحاب به احکام شرع مقید بودند. یا اینکه مثلاً سؤال کردند و جواب نفی شنیدند، اما مع ذلک به خبر ثقه عمل کردند؛ که این هم مستحیل و محال است [ه اصحاب با نهی امام، سیره را ادامه دهند. بنابراین از میان این چهار فرض محتمل - که فرض پنجمی هم برای آن متصور نیست - تنها آن دو فرض اول محتمل اند: یا به دلیل اینکه حجیت خبر ثقه و اکتفا به وثاقت در آن برایشان مسلّم بوده است و مسلّم بوده که معصوم این را قبول دارد و لذا سیره شان بر این جاری شده است؛ یا اگر فرض کنیم که مسلّم نبوده، سؤال کردند و جواب مثبت گرفتند. بنابراین در هر دو فرض، سیره اصحاب بر حجیت خبر ثقه ثابت می شود؛ آن هم سیره ای که کاشف از رأی معصوم باشد.

و صلّی الله علی محمد و آله الطّاهرين

